

سورة النساء

التساؤل از يك ديگر خواستن و يك ديگر پرسیدن الارحام . خویشاوندان ، جمع رحم الرقيب والحافظ نگاه بان . الجوب گناه . الاقساط داد کردن . ما طاب لكم آنچه حلال است شما را ، طاب خوش منش شد و حلال شد و پاک شد و خوش بوی شد يطيب طبيبا . مثنی دودو . وثلاث سه سه و رباع چهار چهار . الا تعدلوا که داد نکنید . ملکیت خداوند شد . ايمانکم دستمها را است شما جمع يمین . الا تعولوا جور کردن و میل کردن و کسی را در عیال خویش داشتن . الصدقة والمهر گاوین الصدقات والمهورج النحلة والنحل دادن فان طین لكم عن شیء منه نفسا اگر بخوش منشی شما را دهند چیزی از گاوین . هنیأ مریثا نوش و گوارنده هنی الطعام گوارنده شد طعام . قیاما یعنی قوام زندگانی حتی اذا بلغوا النکاح تا چون برسند ببلاغه . الا یناس دیدن . المبادرة و البدار پیش دستی کردن ان یکبروا که بزرگ شوند . الاستعفاف والعفة نهفتگی کردن و دست از نا شایست برداشتن فلیستعفف گودست بدار از مال یتیم . کفی بالله بسنده است خدای . الحسب شمار کننده و بسنده کار . قل اندک شد یقل قله فهو قلیل . کثر بسیار شد یكثر کثرة مفروضاً پدید کرد . القسم والقسمه و ابخشیدن . القری والقربة و المقربة خویشی سدیداً صواب سیصلون سعیراً زود بود که در شوند در آتش آفرخته ، صلی در آتش آمد ، یصلی صلیاً . سعیر آتش یسعیر سعیراً السعیر و آتش آفرخته . الثلک سیک . الربع چهار یک . الثمن هشت یک . لایوبه پدر و مادر اورا . السدس شش یک . الدرایة دانستن . الایراث میراث گذاشتن . کلالة مردمی که مادر و پدر و فرزند باز نگذارد . کلالة میراث خواران بیرون از پدر و مادر و فرزند و در اصل مصدر . کلالة بی پدر و مادر و بی فرزند شدن بود . الاخت خواهر الاخوات ج . الشریک هنیباز الشراک ج . التعدی فرا گذشتن و افرون جستن . اللاتی آن زنان الاعداد ساختن و حاضر کردن . و لا تعزلوهن گزند مرسانید آن زنان را . لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن

تایبیرید بعضی از کلون ایشان. معاشره زندگانی کردن با کسی، و عاشروهن و زندگانی کنید با زنان. بهتاناً باطلی و ظلمی و دروغی که مردم را سرگشته کند. الاضا قرارسیدن میثاقاً غایباً عهدی استوار. المقت دشمن داشتن. البنات دختران جمع بنت. ساء سیبلا. امهاتکم مادران شما جمع امهه و امه و ام. العمات خواهران پدر جمع عمه. الخالات خواهران مادر جمع خالة. **الر بائب دختراندران** جمع ربيبة. فی حجورکم در کنارها شما ای ضمان و تربیت شما. الحجر کنار. الحلیلة زن الحلال ج. الصلب پشت مازه الاصلاب ج. المحصنات زنان پارسا و زنان شوی دار و آزاد زنان. الاحصان نگاه داشتن وزن کردن و شوی کردن فاذا احصن چون مسلمان شوند آن زنان. ماوراء ذلکم آنچه جز آنست. محصنین زن کنندگان. غیر مسافحین نه زنا کنندگان المسافحة و السفاح زنا کردن. الاستمتاع بر خورداری گرفتن. طولا قدرتی و توانگری. طال فضل کرد یطول طولا. الفتیات کنیزکان و زنان جوان جمع فتاة. الخدن دوست الاخذان ج. العنت زنا. مال یحسبید یمیل میلا. الاصلاء در آتش آوردن. سیر آسان. الاجتناب پرهیزیدن. الکبائر گناهان بزرگ جمع کبيرة. مدخلاً کریماً جای بزرگ یعنی بهشت، کرم بزرگوار شد یكرم کرماً الکریم نیکوکار، الکرام و الکرماء ج. موالی میراث خواران و گویند عصبه. عاقدت بسته شد. المعاقدة با کسی عهد کردن. قوامون استادگان و گویند مسلط گردانیدگان. فالصالحات پس نیک زنان. **النشور** ناسازگاری کردن زن باشوی باشوی با زن و برتر نشستن و برتری جستن و الغایر بنشر. الهجر والهجران بریدن از کسی. واهجروهن مهجور کنید زنان را. الهجر بیهده گفتن در خواب یا در بیماری. تهجروهن بیهده می گویند شما ایشانرا. الحكم و الحاکم داور. لتوفیق سزاوار گردانیدن. الحار همسایه الحیران ج. الجنب بیگانه و جنابت رسیده و صاحب **بالجنب** یار در سفر. و ماملکت ایمانکم یعنی بندگان شما. المختال خرامنده. الفخور نازنده. القرین همتا. متقال ذرة هم سنگ مورچه خورد. السكران مست السكری و السكری ج. العبور بگذشتن. الاغتسال غسل کردن. المرضی بیماران جمع مریض. الغایط زمین نشیب و حدث. اللمس بسودن. الصعيد خاک بر روی زمین. المسح بسودن بروی دست. العفو پوشنده گناهان تایبان. ان تضلوا که کم کنید راه - لا یضل ربی ضایع نکند خداوند من، اصل اعمالهم ضایع کرد کردارها ایشان. انما ضلنا فی الارض ای چون بیوسیم نیست گردیم در زمین. الکلم سخنها جمع کلمه. المواضع جایگاهها جمع موضع. الاسماع شنوانیدن غیر مسمع مشنویا. الطعن عیب کردن. الطمس ناپدید کردن. طمس ناپدید کرد، یطمس طمساً. الفئیل آنچه در میان جوی است خرما بود. القطمیر گوشت است خرما. صد بگشت

و بگردانید . نضج سوخته شد و بریان شد و پخته شد و نضج نضجاً . الجلود پوستها جمع جلد . ابداء همیشه . ظلا ظلیلا سایه خوش و دایم . اولی الامر خداوندان فرمان یعنی علما و امرا . التأویل عاقبت هر چیز الزعم دعوی کردن و باطل گفتن . التحاکم بایک دیگر بحاکم شدن . حلف سوگند خورد ، یحلف حلفاً . ان اردنا نه خواستیم ما . قولاً بلیغاً گفتاری تمام و اقبالغت . المبالغة در چیزی غلو کردن . وربك بحق خداوند تو . و اوقسم است التحکیم حاکم کردن . شجر خلاف افتاد یسجر شجراً و شجوراً . الحرج تنك دل شدن التسليم گردن نهادن . الصديق سخت راست گوی . الشهيد در راه خدای عزوجل کشته الشهداء ج . حسن نیکو شد یحسن حسناً . و حسن اولئك رفیقا چون نیک یاران اند ایشان نصب علی التمییز است . حذرکم یعنی سلاح شما . نفر بیرون شد ینفر نفوراً . ثبات حجر و هان جمع ثبته لمن لیبطئن کس هست که بازמידارد . الثبٹة درنگ کردن . الاستضعاف ضعیف شمردن و ضعیف کردن . الولدان کودکان و بندگان جمع ولید . ولیاً نگاه دارنده . الکف بازداشتن و باز ایستادن کفوا باز دارید . التأخیر باز پس بردن . الادراك دریافتن و دیدن و فرارسیدن کودک . البرج کوشک البروج ج . التشمید بلند کردن بنا . فقه دریافت مردی یقته فقها فهو فقیه . الحفیظ نگاه دار . و یقولون طاعة ای امرنا طاعة کارما فرمان بردن است . التبییت شب ساختن کار و شبیخون کردن . التدبر اندیشه کردن در چیزی . الاذاعة آشکارا کردن خبر . الاستنباط بیرون آوردن علم و رای و آنچه بدان ماند . التحریض برانگیختن . التنکیل نکال و عبرت گردانیدن کسی را و آزماییدن قومی بعقوبت قومی دیگر . و اذا حییتم چون سلام کنند شمارا . التحية سلام کردن بر کسی و پادشاه گردانیدن و زندگانی دادن . الارکاس و اگردانیدن . حصر صدور هم تنك شد دلها ایشان . الحصر تنك دل شدن . التسلیط بر گماشتن . والقوا الیکم السلم یعنی طلب صلح کردند از شما . السلم و الاستسلام گردن نهادن . الخطاء گناهی کی رود بی قصد . الدیة خون بها دادن ، یقال ودی یدی و دیا و دية فهو واده خون بهاده تو مرد یا خون بهادهید شما دو مرد و داخون بهادهید شما گروهی مردان . دی خون بهاده تو زن . دیاخون بهادهید شما دوزن . دین خون بهادهید شما گروهی زنان . مسلمة فرا سپرده سلم علیه سلام کرد برو . سلم له گردن نهاد او را . اصدق بداد صدقة یرصد صدقاً فهو مصدق . شهرین متابعین دوماه پیوسته . التابع پیایی شدن التعمد قصد کردن . التبین و التثبیت درنگ کردن و بجای آوردن . العرض خواسته و هر چه پیش آید از متاع دنیا . عرضاً قریباً غنیمتی نزدیک . المغانم غنیمتها جمع مغنم . لایستوی القاعدون یکسان نیستند نشستگان . الاستواء یکسان شدن و بتمامی جوانی رسیدن . استوی علیه راست بیستاد برو و اقبال کرد . اولی الضرر خداوندان بیماریها و علتها . الحيلة

چاهه . المراغم جای هجرت کردن . وقع واجب شد . الوقوع بیفتادن . القصر کم کردن و باز داشتن . ان یفتنکم کی بکشند شمارا . فتن درفته او تمند و درفته شد یقین فتناً وقتوناً اسلحتکم سلاحهائ خویش . الحدحذر کردن . الامتعة کالاها جمع متاع . الميل حمله کردن . المطر والغيث باران الامطار والغيوث ج . کتاباً فريضة . موقتاً وقت پدید کرده

فِيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا كَانَ مِنَ الْقُرُودِ نَسِيْبًا كَانَ مِنَ الْجَنَّةِ يَكُونُ
 مِنَ الْجَنَّةِ فِي حَيْثُ لَلَّهِ دَرَكًا لِحُدَايِهِ الْأَخْرَاجُ الْأَخْوَارُ كَرْدَن
 وَرَسُو كَرْدَن الْأَبْرَارُ نِيَكِ مَرْدَانِ جَمْعُ بَرِّهِ الْأَيْدَاءُ
 بِيَا زَرْدَن كَسِي رَاهِ أَوْ ذَوَابِيَا زَرْدَن دَانِيَا نَوَاهِ الْكُرَادِ
 رُوِي وَلِي كِبَشِ آتِلَه تَعْنَدَه صَابِرٌ وَاشْكِيَاي كَبِيْدَه
 حَكْمِكَ يَا دَسْتَمَانَ الْمَصَابِرَةَ يَا كَسِي نَصْرَتُوْرَدَ كَرْدَن
 الْمُرَاتِبَةُ يَبُو كَسْتَه جِهَارِ كَرْدَن سُوْرَةُ النِّسَاءِ
 النِّسَاءُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ
 خُوِيْسَاءُ وَنَدَانِ جَمْعُ رَجِيْمِه التَّرْتِيْبُ وَالتَّخَاْفُ بِكَاهِ بَانَ
 يَبُو كَسْتَه الْاَفْسَاطُ دَا كَرْدَن مَاطَابِ الْاَحْوَالِ الْاَحْوَالِ
 نَسِيْبَتِه مَاطَابِ خُوِيْسَاءُ مَلِيْسُ شَدُو حَلَاكُ شَدُو مَلِيْسُ شَدُو
 وَخُوِيْسَاءُ مَلِيْسُ شَدُو يَطِيْبُ طِيْبَاءَه مَنِي دُوْدَه وَنَدَانِ
 سَهْ سَهْ وَرَبَاعِ جِهَارِ جِهَارِهِ الْاَلْعَدْلُو الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ
 خَلُوْدَشَدَه اَزْمَانِ مَدَسْتَمَانَ رَاسْتِ نَهَاءِ جَمْعُ مَبْرَه
 الْاَلْعَدْلُو الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ الْاَزْكَرُ
 وَكَسِي رَا دَعِيَا خُوِيْسَاءُ دَانِيَا الْاَصْدُقَه وَالْمَعْرُ
 كَاوِيْرُ الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه
 وَنَدَانِ الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه الْاَصْدُقَه

وقت وقت پدید کرد مردی بقت وقتاً . الم دردمند شد يألم الما . الخصم والخصيم پیکار کش
 بیاطل . الاختیان والخنون خیانة کردن ، خواناً بسیار خیانت کننده . الاستخفا پنهان شدن
 رمی دشنام داد و بینداخت یرمی رمياً ، الرمی دشنام دادن و بینداختن . البری بی گناه
 الاحتمال برداشتن از کسی و از کسی فرو بردن و از منزل برقتن . النجوی راز . تولی

دوست داشت مردی و بکار کسی قیام کرده بتولی تولیاً . نوله ماتولی باز گذاریم او را **بآنچه** اختیار کرد. الا انائاً **مگر مادگانی** بنام بتان، المریدوالمارد والعفريت ديوستنبه التمنية **فرا آرزو داشتن** کسی را. التبتیک بریدن گوش . الاذن گوش الاذان ج. التغبیر از جای بگردانیدن ، المحیص جای گریختن. قیالاگفتار. اذا تمنی چون بخواند کتاب فی امنیته در خواندن او اسلم ووجه ویژه کرد دین خویش . الحیب و الخلیل والصدیق دوست . الاستفتاء فتوی خواستن. الافتاء فتوی کردن . ان یصالحا کی با یک دیگر صلح کنند. الشح بخیلی کردن و المستقبل یسح . التعلیق در آویختن . المعلقة نه باشوی و نه بی شوی. التفرق ازیک دیگر جدا شدن. اغنی توانگر گردانید یعنی اغناء. الاذهاب ببردن ویات باخرین و آرد دیگران را. المدول بگشتن، ان تعدلوا کی بگردید وان تلوا اگر روی بدان آرید . الولی نزدیک شدن الولاية والی شدن و ولی شدن . العزة والعز عزیز گشتن و نایافت شدن و سخت آمدن چیزی بر کسی . عزیز علیه سخت دشخوار است بروی . الخوض شدن در حدیث. الاستحواذ دست یافتن، کسلی و کسالی کاهلان ، الکسلان کاهل . الذبذبة فاوا گردانیدن . الدرك الاسفل طبقة زیرین از دوزخ . الجهر آواز بر داشتن . الطبع مهر کردن و **یعدی بعلی** . صلب بردار کرد یصلب صلباً . التثبیه مانند کردن . الغلواخذ در گذشتن . الروح زندگانی و روح منه و رحمته از خدای و یلقى الروح می آرد روحی و گویند قرآن. الروح جبرئیل علیه السلام و الروح فریشته است کی او تنها یک صف باشد و جمله فریشتگان یک صف . الروح والمهجة جان . الاستنکاف ننگ داشتن .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

ترجمه مفردات قرآن

در شماره قبل ، خلاصه‌یی از سبک و خصوصیات و شیوه نگارش ترجمه مفردات قرآن مورد بحث قرار گرفت ، اکنون بعد از نقل مقداری دیگر از متن نسخه ، فهرستی کاهل از لغات و ترکیبات کهنه و اصل فارسی که در آن بکار رفته ، همراه با کلماتی که حروف آنها تغییر کرده است برای مزید اطلاع خوانندگان ارجمند آورده میشود ،

ضمناً تذکر این نکته لازم است که بگویم ، املاء حروف (ب - ج - د) را بصورت (پ - چ - گ) یعنی رسم الخط کنونی وهم (آنچ - آنک - کی) را بصورت (آنچه - آنکه - که) در آوردیم .